



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۲۹	تاریخ	۱۴۰۴ / ۰۹ / ۲۹
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	مسأله شانزدهم: بررسی وجوب یا عدم وجوب زکات بر کافر					
عنوان ۵	بررسی و نقد ادله عدم تکلیف کفار به فروع دین ❖ دلیل نخست: عدم شمول اطلاعات ادله بر کفار ➤ پاسخ به دلیل نخست ❖ دلیل دوم: آیه حرمت زنا بر مؤمنین ➤ پاسخ به دلیل دوم ❖ دلیل سوم: روایات وجوب معرفه امام ➤ پاسخ به دلیل سوم					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

چکیده

محور اصلی بحث بر واکاوی براهین مخالفین تکلیف کفار به فروع دین استوار است. قائلین به عدم تکلیف، بر این باورند که اطلاعات ادله شرعی، به واسطه خطاب‌هایی نظیر: «یا أَیُّهَا الذِّینَ آمَنُوا»، منحصرأً مؤمنین را در بر می‌گیرد و شامل کفار نمی‌شود؛ حال آنکه در نقد این دیدگاه، می‌توان به خطابات عام قرآنی همچون: «یا أَیُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ» تمسک جست که در آن، واژه عبادت عنوانی مشیر به انجام تمامی فروع دین است. همچنین، آیات متعددی دلالت بر توبیخ و عقاب اهل کتاب به سبب ارتکاب معاصی فرعی نظیر اکل مال به باطل، اکل سحت و کنز ذهب و فضه دارد؛ چنان‌که خداوند می‌فرماید: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». این سنخ از آیات، نشان‌دهنده آن است که احکام شریعت خاتم بر همگان نافذ بوده و اختصاص به پیروان اسلام ندارد.

در تبیین تفاوت واجبات، بایستی میان تکالیف اعتقادی (نظری) و تکالیف عملی تفکیک قائل شد. واجبات اعتقادی، مانند معرفت امام، ماهیتی توقفی دارند و پذیرش آنها منوط به تصدیق پیشین خداوند و رسول صلی الله علیه و آله است؛ اما واجبات عملی و مالی، نظیر زکات، همچون مالیات‌های حکومتی هستند که حتی بدون قصد قربت نیز آثار وضعی و برکات اجتماعی خویش را در پی دارند. از این روی، کفر فرد مانع از توجه اصل تکلیف به او نمی‌گردد.

علاوه بر این، حقیقت تمامی شرایع الهی که بر انبیای پیشین همچون موسی و عیسی علیه السلام نازل شده، ریشه در وحدتی اصیل دارد که در شریعت محمدی صلی الله علیه و آله به کمال رسیده است: «مَا یُقَالُ لَکَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلَکَ». بنابراین، نادیده

انگاشتن فروع دین به بهانه عدم ایمان، با منطق و حیانی که کفار را به سبب ترک همین فروع ملامت می کند، ناسازگار است. در نهایت، نفی تأثیر عمل کافر به معنای نفی اصل وجوب بر او نیست؛ بلکه تکلیف بر ذمه او مستقر است، هرچند که در حالت کفر، عمل او فاقد ثمره اخروی باشد.

بررسی و نقد ادله عدم تکلیف کفار به فروع دین

بحث ما در مسأله ای بود که مرحوم صاحب عروه مطرح نموده است؛ مبنی بر این که کفار مکلف به وجوب زکات هستند و این وجوب زکات، شامل فرد کافر نیز می گردد. پیش تر اشاره کردیم که بایستی پیرامون تکلیف یا عدم تکلیف کفار به فروع دین بحث و تبادل نظر شود. ادله قائلین به تکلیف کفار به فروع را در جلسات پیشین بررسی کردیم و بحث امروز ما معطوف به ادله کسانی است که بر این باورند کفار مکلف به فروع دین نیستند.

در میان فقهای ما، بزرگانی همچون محدث بحرانی، محدث کاشانی (فیض کاشانی)، مرحوم حاج آقا رضا همدانی و مرحوم آقای خویی قدس الله ارواحهم جمعاً، بر این عقیده اند که کفار مکلف به فروع نیستند. حال باید تأمل کرد که این بزرگواران به چه براهینی برای اثبات مدعای خویش استدلال نموده اند.

دلیل نخست: عدم شمول اطلاقات ادله بر کفار

استدلال نخست ایشان چنین است که ما شمول اطلاقات ادله تکلیف نسبت به کفار را نمی پذیریم و اساساً بر این باوریم که چنین اطلاقی در دست نیست. در ادله تکلیف، اطلاقی که مکلفین کافر را نیز در بر بگیرد، مفقود است. آیاتی که متضمن بیان تکالیف هستند، عموماً با خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و امثال آن صادر شده اند؛ از این روی، اطلاقی که بتوان به آن تمسک جست و ادعای شمول نسبت به کفار نمود، وجود ندارد.

اما در باب آیه شریفه «... وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ * الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...»^۱، این آیه دلالتی بر وجوب زکات بر ایشان ندارد. عبارت: «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ» لزوماً به سبب ترک زکات نیست. وصف مشرکین این است که زکات نمی پردازند؛ اما آن «ویلی» که در اینجا بر آنان بار شده، به خاطر مشرک بودن ایشان است و معنای عقاب می دهد. این عقابی که آیه بر آن دلالت دارد، یعنی «وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ»، به سبب «شرک» است، نه به خاطر عدم پرداخت زکات. صرف اینکه مشرکین به وصف «لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» متصف گشته اند، دلالت بر علیت این وصف برای آن «ویل» ندارد؛ بنابراین، ادعا چنین است که دلیلی بر شمول اطلاقات ادله تکلیف نسبت به غیرمسلمین در اختیار نداریم.

پاسخ به دلیل نخست

از این استدلال پاسخ داده شده است و ما نیز چنین پاسخ می گوئیم: اولاً، ما پیش تر ادله ای را تبیین کردیم که در آنها اطلاقات و بلکه عموماتی نظیر: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲ وجود داشت. واژه «عبادت» در انجام فروع، ظهور دارد؛ عبادت به همین صلات، خمس، صیام و غیر ذلک است. «اعبدوا» عنوانی

۱. سوره فصلت: ۶ و ۷.

۲. سوره بقره: ۲۱.

مستقل از این فروع نیست؛ بلکه عنوانی مشیر به این فروع است؛ همچون: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ»؛ بنابراین، امثال این آیاتی که پیش از این قرائت کردیم، خطابات عامه‌ای هستند که عموم آنها شامل غیرمسلمین نیز می‌گردد. اما درباره آیه مورد اشاره ایشان، یعنی «وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ»، مبنی بر این که وصف «لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» علیت برای «ویل» ندارد؛ هرچند ممکن است این ادعا را بپذیریم، اما دست کم اشعار به علیت دارد. هنگامی که حکمی بر عنوانی بار می‌شود و آن حکم با وصفی خاص همراه می‌گردد، اشعار به علیت دارد. برای نمونه اگر گفته شود: «وای بر کافری که نماز نمی‌خواند»، آوردن وصف «نماز نخواندن» برای کافری که مشمول حکم «وای» شده است، لااقل اشعار به علیت دارد. این یک سوی مسأله.

در سوی دیگر، آیات دیگری در دست داریم که صراحتاً به عقاب کفار بر برخی از فروع، ترک واجبات و فعل محرمات اشاره دارند؛ نظیر آیاتی که پیرامون عقاب کفار به سبب «اکل مال به باطل» نازل شده است. آیاتی که درباره یهود می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ * يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسُكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ»^۱.

در این آیات، نکاتی نهفته است که موید دیدگاه ماست:

نخست می‌فرماید: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ»؛ اکل اموال به باطل، از سنخ فروع است و نه از مباحث اعتقادی. در ادامه آمده است: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ». عبارت: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» نیز مستقلاً بر عقاب آنان بر کنز طلا و نقره دلالت دارد؛ چراکه کنزِ ذهب و فضه، شامل عدم اعطای زکات نیز می‌شود. کسی که زکات نمی‌پردازد، لازمه عملش کنزِ ذهب و فضه است. خلاصه آنکه کنزِ ذهب و فضه، ترک اتیان زکات و ترک انفاق را در بر می‌گیرد؛ زیرا در پی آن می‌فرماید: «وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» که این عدم انفاق، شامل ترک زکات نیز می‌گردد. به اضافه اینکه چون عبارت: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ» در پی «لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» ذکر شده، اشارتی است به اینکه اکل مال به باطل و صدّ عن سبیل الله، دست کم یکی از مصادیقش همین کنزِ ذهب و فضه و عدم انفاق اموال است که بر آن عقاب می‌شوند؛ چنان که بالحنی تهدیدآمیز می‌فرماید: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ... هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسُكُمْ». این عذاب کدایی به سبب عدم انفاق بوده و یکی از مصادیق بارز عدم انفاق، عدم پرداخت زکات است؛ بلکه قدر متیقن از این عدم انفاق، همان عدم پرداخت زکات واجب است.

آیه دیگری نیز درباره خود یهود یا مطلق اهل کتاب داریم:

«وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ»^۲؛

۱. سوره توبه: ۳۴ و ۳۵.

۲. سوره مائده: ۶۲ و ۶۳.

آیه پرسش می کند که چرا اُحبار و ربّانیون، آنان را از «أَکَلِ سَحْتٍ» و «قَوْلِ إِثْمٍ» نهی نمی کنند؟ اگر قَوْلِ إِثْمٍ و أَکَلِ سَحْتٍ بر آنان حرام نبود، نهی کردن آنان معنایی نداشت و توبیخ، بی پایه بود.

پرسشگر: ...

استاد: توجه فرمایید، ما تنها یک شریعت معتبر داریم و آن شریعت محمد صلی الله علیه و آله است؛ شرایع دیگر اکنون وجاهت قانونی و شرعی ندارند. اگر موضوعی در شریعت خودشان بوده و در شریعت ما نیست، چرا قرآن می فرماید: «چرا آنها را نهی نمی کنند؟». اکنون تنها شریعتی که حجیت دارد، شریعت محمد صلی الله علیه و آله است و شریعت آنان منسوخ گشته و اعتباری ندارد. کسی نمی تواند به یک یهودی بگوید چرا به دین خود عمل نکردی تا مجازات کنیم؛ خیر، چنین نیست. یا اینکه آیه آنان را مذمت کند که چرا به حکمی در دین خودتان عمل نمی کنید؛ چراکه حکم منسوخ برای ما اعتباری ندارد. عبارت: «لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» و این مذمت، در ظرف شریعت محمد صلی الله علیه و آله معنا می یابد. این آیات گویای آن است که کفار مکلف به فروع هستند و این ملامت ها نسبت به آنان در زمان شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده است. این به چه معناست؟ اینکه قرآن آنان را ملامت می کند، نشان دهنده آن است که کفار مکلف به فروع هستند.

پرسشگر: ...

استاد: آن «الزموم» ارتباطی به شرایع ندارد؛ حتی اگر در قوانین عرفی خویش به چیزی ملتزم باشند، این قاعده جاری می گردد. در قاعده الزام، خصوصیتی نهفته است. هنگامی که کسی خود را به چیزی ملتزم می داند، دیگری نمی تواند او را به امری فراتر از التزام خودش ملزم کند. حتی در مسأله قصاص نیز اشارت رفت - که البته این بحثی حکمی است - برای نمونه چرا کسی که مرتکب قتل نفس می گردد، محکوم به قصاص می شود؟ نه از آن روی که قصاص بر او متعین باشد، بلکه اگر وارثین مقتول اراده کنند، «می توانند» قصاص نمایند؛ نه اینکه لزوماً بایستی قصاص کنند. هم قادر به قصاص هستند و هم می توانند دیه بستانند. چرا؟ چون کسی که برای نفسی محترم، حرمتی قائل نشده است، خلاف عدالت است که شما برای نفس او حرمت قائل شوید. این آیه بسیار حائز اهمیت است که می فرماید: «...مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا...»^۱. او با هتک حرمت یک نفس، گویی حرمت همگان را شکسته است؛ چراکه تمامی انسان ها در حرمت نفس برابرند. شخصی که برای نفس محترمه حرمتی قائل نگشته، اگر برای نفس خودش صیانت قائل شوید، این عین بی عدالتی است. او خود، حرمت شکنی نموده است. البته در اینجا الزامی بر حتمیت قصاص نیست؛ اما صیانت از او سلب می گردد؛ چراکه او این صیانت را از دیگری سلب نموده است. خلاصه آنکه قاعده الزام ربطی به تکالیف الهی ندارد؛ پذیرش یک الزام از سوی یک فرد یا قوم، آنان را در برابر همان چیزی که پذیرفته اند ملزم می سازد.

پس مبرهن گشت اینکه می گویند اطلاقات شامل کفار نمی شود، ناصواب است؛ هم اطلاقات شامل ایشان است و هم ادله متعددی بر عقاب آنان به سبب ترک فروع داریم.

پرسشگر: ...

استاد: این موضوع صراحت دارد و نیازمند اطلاق نیست. اکل مال به باطل و قول اثم که در قرآن ذکر شده، از فروع دین است و قرآن می‌فرماید چون در همین زمان، اینها را مرتکب شده یا ترک کرده‌اند، عقاب می‌گردند. یا پرسش می‌کند که چرا احبار و رهبان یون آنان را از این تخلفات باز نمی‌دارند؛ اگر این افعال بر آنان حرام نبود، نهی کردن آنان بی‌معنا بود.

پرسشگر: ...

استاد: شریعت حضرت موسی علیه السلام در عصر خویش معتبر بوده، اما در زمان ما نافذ نیست. اکنون کسی ما را توبیخ نمی‌کند که چرا به شریعت حضرت موسی علیه السلام عمل نمی‌کنید. اگر بخواهیم کسی را امر و نهی کنیم، آیا می‌توان به او گفت چرا به شریعت موسی علیه السلام عمل نمی‌کنی؟ شریعت موسی علیه السلام برای او حجیت ندارد.

پرسشگر: ...

استاد: البته ما در اینجا سخن مبنایی دیگری داریم؛ ما بر این باوریم که حقیقت شریعت موسی و عیسی علیهما السلام و سایر انبیاء، همگی در بطن اسلام حضور دارد. منتها آنان برخی احکام و شرایع را تحریف کردند؛ وگرنه ریشه صلات و زکات در تمامی ادیان الهی بوده است. ممکن است در برخی احکام بسیار جزئی تفاوتی وجود داشته باشد، اما شاکله اصلی، یکی است. آیه کریمه نیز بر این وحدت ریشه اشارت دارد: «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ...»^۱. یقیناً اگر کتب انبیای پیشین تحریف نمی‌گشت، مشخص می‌شد که بسیاری از احکام موجود در دین ما، در آن کتب نیز بوده است. البته احکام بسیاری هم بوده که در گذشته تشریع نشده و بعدها تکمیل و اضافه شده است؛ اما آنچه از پیش بوده، همچنان ریشه در حقیقت دارد و در شریعت ما نیز هست.

پرسشگر: ...

استاد: بحث ما در اینجا خصوص مشرکین نیست؛ بلکه کلام در کل کفار است. در این مسأله، فقیهی قائل به تفصیل میان مشرک و غیرمشرک نشده است. آنان که قائل به عدم تکلیف کفار به فروع هستند، پیرامون مشرکین نیز همین عقیده را دارند؛ چرا که ملاک اصلی، «کفر» و عدم قبول دین محمد صلی الله علیه و آله است، نه اینکه لزوماً اهل کتاب باشند یا نباشند.

دلیل دوم: آیه حرمت زنا بر مؤمنین

دلیل دومی که بزرگانی همچون مرحوم آقای خوئی به آن استناد جسته‌اند برای نفی تکلیف کفار به فروع، آیه کریمه «الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۲ است. می‌فرماید زنا بر مؤمنین حرام شده است؛ یعنی گویی بر غیر مؤمنین حرام نیست. ایشان می‌فرمایند مراد از «حُرْمَ ذَلِكَ»، تشریع حرمت زنا است که اختصاص به مؤمنین یافته است.

پاسخ به دلیل دوم

پاسخ این استدلال چنین است:

۱. سوره فصلت: ۴۳.

۲. سوره نور: ۳.

اولاً: آیه، مفهوم ندارد. عبارت: «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» دلالت بر عدم حرمت بر غیر آنان ندارد. مستحضرید که فحول اصولیین قائل به مفهوم وصف نیستند. حرمت، عام است و آیه در مقام تذکر خاص به مؤمنین است. ثانیاً: ما دیدگاه دیگری داریم؛ احتمال قوی می‌رود - و بلکه ادعای ظهور می‌کنیم - که در اینجا «حرمت»، تشریعی نباشد؛ بلکه تحریمی تکوینی باشد، به این معنا که «مؤمن زنا نمی‌کند». صدر آیه که می‌فرماید: «الزَّانِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً»، اخبار است و نه انشا؛ یعنی عملاً یک زانی با زانیه زنا می‌کند. عبارت: «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» بدین معناست که مؤمن در حالت ایمان، مرتکب زنا نمی‌شود؛ چنان که در روایات آمده است: «لَا يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ...»^۱. یعنی زنا با ایمان سازگاری تکوینی ندارد. پس این تحریم، منعی تکوینی است و نه تشریعی؛ یعنی این فعل در حال ایمان، تکویناً از مؤمن سر نمی‌زند.

افزون بر این، اشاره رفت که آیه، مفهوم ندارد و ما آیات دیگری همچون سوره فرقان داریم که اطلاق داشته و زنا را بر همگان حرام می‌داند، خواه مؤمن باشد یا غیر مؤمن: «... وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا»^۲. عبارت: «وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ» اطلاق داشته و مراد از آن، فعل زناست. کسی نمی‌تواند ادعا کند که مورد، مخصّص است؛ چرا که مورد نمی‌تواند مخصّص باشد. هر چند آیات در وصف «عباد الرحمن» است، اما عبارت مذکور مطلق است و به مؤمنین اختصاص ندارد.

دلیل سوم: روایت معرفت امام

دلیل سومی که امثال مرحوم آقای خوئی بدان استناد جسته‌اند، صحیحۀ زراره در کافی است:

«قُلْتُ لِأبي جعفر عليه السلام: أَخْبِرْنِي عَنْ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ مِنْكُمْ وَاجِبَةً عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ رَسُولًا وَحُجَّةً لِلَّهِ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فِي أَرْضِهِ، فَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولَ اللَّهِ وَاتَّبَعَهُ وَصَدَّقَهُ فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ، وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَمْ يَتَّبِعْهُ وَلَمْ يُصَدِّقْهُ وَيَعْرِفْ حَقَّهُمَا فَكَيْفَ يَجِبُ عَلَيْهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَهُوَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَيَعْرِفُ حَقَّهُمَا؟...»^۳

آیا معرفت امام بر تمامی مردم واجب است؟ «علی جمیع الخلق» یعنی اعم از کافر و غیرکافر. حضرت فرمودند: خداوند محمد صلى الله عليه وآله را به سویی همه مردم فرستاد و او حجت خدا بر تمامی خلق در زمین است؛ پس هر کس به خدا و محمد صلى الله عليه وآله ایمان آورد و او را تصدیق نمود، معرفت امام بر او واجب است. روایت می‌فرماید کسی که مؤمن گشت، معرفت امام بر او واجب می‌شود؛ اما کسی که ایمان نیاورده، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد؟ استدلال آقای خوئی این است که وقتی وجوب معرفت امام با انکار خدا و رسول منتفی باشد، وجوب سایر فروع به طریق اولی منتفی است؛ چرا که پذیرش ولایت از جایگاه ولایتی برخوردار است. ولایت «أهم» است، چنان که امام باقر عليه السلام فرمود:

۱. ادامه روایت: «فَسُئِلَ عَنْ مَعْنَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: يُفَارِقُهُ رُوحُ الْإِيمَانِ فِي تِلْكَ الْحَالِ، فَلَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ حَتَّى يَتُوبَ»؛ [الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا عليه السلام؛ ص ۲۷۵].

۲. سوره فرقان: ۶۸.

۳. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب معرفة الإمام والرد إليه، ح ۳.

«بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ: عَلَى الصَّلَاةِ، وَالزَّكَاةِ، وَالصَّوْمِ، وَالْحَجِّ، وَالْوَلَايَةِ، وَلَمْ يُنَادَ بِشَيْءٍ كَمَا نُودِيَ بِالْوَلَايَةِ»^۱.

پاسخ به دلیل سوم

پاسخ ما این است که میان واجب عملی و واجب نظری (واجبات اعتقادی) تفاوت است. در واجبات عملیه، توقفی بر اعتقاد به خدا و رسول نیست؛ فرد زکات می پردازد، خواه به خدا و رسول معتقد باشد یا نباشد^۲؛ اما در واجبات اعتقادی نظیر معرفت امام، تصدیق منصب الهی او متوقف بر این است که خود خدا و رسول را پذیرفته باشد تا بتواند در پی آن، نصب امام را قبول نماید. این مربوط به واجبات اعتقادی است و حال آنکه بحث ما در واجبات اعتقادی نیست. در باب واجبات اعتقادی، آری، این سخن صواب است؛ تصدیق به امامت امیرالمؤمنین علیه السلام منوط به مقدمات پیشین است. فرد بایستی در مرتبه نخست، خداوند و رسول صلی الله علیه و آله را قبول کرده باشد تا نوبت به اعتقاد به نصب حضرت علیه السلام برسد. این دعا نیز به همین معنا اشارت دارد: «...اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي...»^۳.

اما واجبات عملی بدین گونه نیست؛ دستور به پرداخت زکات صادر می شود، خواه معتقد به آن باشی یا نباشی. پرداخت زکات همچون مالیات است؛ در اخذ مالیات نمی گویند ابتدا بایستی به حقانیت حکومت ایمان بیاوری تا مالیات بپردازی؛ در هر صورت ملزم به پرداخت هستی. پس میان واجبات عملیه و اعتقادی تفاوت است. در روایت مذکور، معرفت امام یک واجب نظری و اعتقادی است و توقف آن بر ایمان پیشین امری مبرهن است. از این روی حضرت می فرماید کسی که ایمان نیاورده، چگونه معرفت امام بر او واجب باشد؟ اما در واجبات عملی چنین توقفی در کار نیست.

پرسشگر: ...

استاد: خب قصد قربت نماید. درست است که از کافر قبول نمی شود، اما می تواند و بایستی قصد قربت کند.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، لزوماً بایستی عبادت محض باشد. میان عبادات مالیه و غیرمالیه تفاوتی هست. در عبادات غیرمالیه نظیر نماز، اگر قصد قربت نباشد اثری بر آن مترتب نیست؛ اما در عبادات مالیه همچون زکات، حتی اگر قصد قربت مفقود باشد، اثر عملی (رفع فقر و نفع جامعه) حاصل می گردد؛ پس چرا وقتی اثر عملی دارد، واجب نشود؟ حتی بدون قصد قربت نیز بایستی آن مال را بپردازد و اثر بر آن مترتب می گردد.

پرسشگر: ...

استاد: مگر این روایت را نداریم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که خیبر را به یهود واگذار نمود، بر آنان «عشر» (یک دهم) قرار داد؟ خواه عشر باشد یا نصف عشر، این همان زکات است؛ «فِي زَكَاةِ الْغَلَّاتِ الْأَرْبَعِ هُوَ الْعَشْرُ إِن سُقِيَ سَيْحًا...». این دقیقاً مؤید بحث ما در تکلیف کفار است.

۱. همان؛ کتاب ایمان و الکفر، باب دعائم الإسلام، ح ۱.

۲. البته استاد رحمته الله در ادامه توضیح می دهند که منظور اثری دارد؛ گرچه قصد قربت نیاز دارد و بدون آن، از شخص، قبول نمی شود.

۳. الکافی؛ کتاب الحجّة، باب فی الغیبة، ح ۵.

البته ما در کتاب «فقه فرهنگ» تبیین کرده‌ایم که انسان حتی به اعتقاد نیز مکلف است و امور اعتقادی تکلیف‌پذیرند. در روایات آمده است که خود این اعتقاد، نوعی «عمل» است. اعتقاد، امری غیراختیاری نیست و ما در آنجا پیرامون نحوه اختیار در اعتقاد تفصیل داده‌ایم. این هم پاسخ دلیل سوم ایشان.

ضمناً این نکته نیز با عرض ما همسوست که تکیه استدلال بر استفهام بود. در روایت آمده است که حضرت در پاسخ فرمودند: «چگونه بر او واجب باشد درحالی‌که به خدا و رسول ایمان ندارد؟». ما می‌گوییم این تعبیر «کیف»، در مقام نفی «تأثیر وجوب» است و نه نفی «اصل وجوب». مقصود این است که برای کافر ثمره‌ای ندارد، نه اینکه واجب نیست؛ زیرا وقتی فایده‌ای مترتب نشود، آن را کالعدم می‌انگارند. همچون تعبیری که در روایت آمده است: «مَا أَكْثَرَ الضَّجِيجَ وَأَقْلَّ الْحَجِيجِ!»؛ از آن روی که فایده حقیقی بر حج آنان بار نمی‌شود. در اینجا نیز نه اینکه مکلف نیستند، بلکه مکلف‌اند؛ اما عملشان بی‌اثر است و تکلیف کردنشان همچون عدم تکلیف است.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين

